



سلیمان راوش

## بجایی تجزیه یا تقسیم افغانستان چرا پاکستان باید تجزیه نشود؟



نخست باید پرسید که چرا طرح تجزیه افغانستان در شرایط امروزی مطرح شده است؟ به ویژه از سوی سیاستمداران ایالات متحده امریکا (بلیک ویل) و همچنان از سوی نیرو های معین و مشخص داخلی.

تجارب تاریخی نشان میدهد که کشور ما در طول تاریخ، اگر از گذشته های بسیار دور یاد نکنیم که قلمرو کشور امروزی ما از غرب تا به دجله و فرات و از شرق تا هند و چین و ماچین و از شمال تا روسیه و از جنوب تا خلیج فارس می رسید، و به دو قرن اخیر نظر اندازیم، می بینیم که در این دو قرن اخیر نیز این کشور چندین بار تجزیه گردیده و ازش پوست گوسفندی باقی گذاشته اند. بخشی های از آن از سوی انگلیس و روس مانند پنجده، مرو و نیشابور و سیستان و بلوچستان به ایران و روس تعلق گرفت، و گویت و پشاور و کشمیر به هند واگذار شد و مانند اینها بسیار جاهای دیگر که ذکر همه آنها در تواریخ ثبت است.

اکنون نیز همان جهانخوارگان بین المللی در تبنای باز هم با مزدوران زر خرید خویش در داخل کشور و خارج از کشور سر و صدا هایی را بلند نموده اند تا اگر بتوانند باری دیگر کشور ما را تجزیه و تقسیم نمایند. اینبار نه تنها جهانخوارگان اند که شمشیر از نیام بر کشیده اند تا پیکر این ملت

را پارچه پارچه نمایند بلکه قصابان جیره خوار منطقه مانند پاکستان و ایران نیز قداره بر کمر آویخته اند تا دست و پای ملت ما را ببرند و سینه آن را بشکافند.

اما من، به حیث فردی از افرادی جامعه خود به همه هموطنان و نیروی های ملی و بین المللی پیشنهاد می نمایم که:

آیا بهتر نخواهد بود که به جایی طرح تجزیه یا تقسیم افغانستان، مسأله طرح و تجزیه پاکستان مورد بررسی، شور، کنکاش و مشورت قرار گیرد.

به پندار من برای ضرورت تجزیه و تقسیم پاکستان چند دلیل موجه وجود دارد.  
1 - پاکستان یک کشوری نو بنیادی است که در اثر توطئه و دسیسه خارجی با تصاحب بخش از اراضی افغانستان و هند ساخته شده است. بنا براین این کشور تاریخ ندارد و از تشکیل آن حتا یک قرن هم نمی گذرد.

2 - بنیادگذاران پاکستان ( انگلیس و امریکا)، در اثر تشنجات، تضادها، تقابل و رقابت های بین المللی که میان کمونیزم و کاپیتالیزم در سطح جهانی و به ویژه رقابت این دو سیستم متضاد در منطقه وجود داشت، پس از ایجاد این کشور بلافاصله آن را به عضویت پیمان نظامی خویش (ناتو) وارد کردند و به پایگاه نظامی مسلح به سلاح اتمی در منطقه تبدیل نمودند. لازم است گفته شود که سلاح اتمی در خاک پاکستان وجود دارد، اما در اختیار پاکستان نیست. کلید استفاده از زرادخانه اتمی پاکستان را باید در جیب بنیادگذاران بین المللی آن جستجو کرد. پاکستان با استفاده از موجودیت سلاحهای اتمی در خاک خود تنها و تنها ژست می گیرد. همان ژست و نقش که برایش عمداً و به مثابه وظیفه در برابر هند و چین و شوروی سابق تعیین نموده اند. بنا براین دلیل اگر گفته شود که این کشور مسلح به سلاح اتمی است و تجزیه و تقسیم آن غیر ممکن، منتفی می گردد.

3 - کشور پاکستان به مثابه آله و ابزار جهانخوارگان سرمایه نخست در برابر هند، چین و بعد ها در برابر شوروی سوسیالیستی سابق، در طول مدت پنجاه سال عمر خویش گذشته از ژست گرفتن و تهدید کننده اتمی نقش های گوناگون دیگر نیز برایش داده شده و این کشور ایفاء نموده است. نخست در برابر هند که اساس و بهانه تشکیل این کشور به شمار می آید که عبارت از مسأله اسلام و هندو بود. بدین پایه، سنگ بنای این کشور بر اساس مرکز و پایگاه مسلمین علیه مردم هند و مذاهب آن آنها گذاشته شد. بدون شک، این فقط یک ترفند بود که امپریالیزم خواست علیه رشد دموکراتیک جامعه هند که حزب گنگره نهرو و گاندی آن را رهبری می کردند و در جهت سیاست های عدم انسلاک که مایه نگرانی غرب بود، به وجود آوردند. هدف دوم، مسأله گسترش سوسیالیزم از سوی چین به رهبری مآهوتسه دون و تقابل شدید آن کشور با امپریالیزم در سطح جهانی بود در پهلوی آن نفوذ روز افزون شوروی در در کشور های هندو چین. این دو پدیده اخیر باعث گردید که امپریالیزم جهانی پاکستان را به پایگاه نظامی خود علیه هند، شوروی و چین تبدیل نماید و در آنجا پایگاه اتمی خویش را به مثابه تهدید بالفعل و بالقوه به وجود آورد.

4 - پس از آنکه شوروی ها در افغانستان دعوت می شوند و حضور می یابند و دولت طرفدار شوروی در افغانستان تشکیل می گردد. امپریالیزم به رهبری امریکا و انگلیس، متوجه سلاح همیشه موثر، یعنی به شمشیر دین پناه می برد و در پی تشدید و غنی سازی نقش پاکستان به مثابه پایگاه اسلامیست ها کار ضربتی را انجام می دهد. این وقتی است که هنوز عساکر شوروی مستقیماً وارد افغانستان نشده اند. اما امریکا میداند که تشکیل دولت طرفدار شوروی به معنی حضور آن کشور می باشد و سرانجام این حضور مستقیم یا به شکلی از اشکال تحقق می پذیرد. بنا بر این پیش از پیش دست بکار شده، نخست ذوالفقهار علی بوتو را که پس از حکومت های نظامی در پاکستان مصروف ساختار های ملکی کردن پاکستان بود، و نمی خواست که درگیر مناقشه تازه منطقوی دیگر در پهلوی هند و چین شود، به وسیله جنرال ضیاء الحق اعدام و به قتل رسانیده می شود. بجای آن حکومت خشن و اسلام پرور نظامی تابع فرمان انگلیس و امریکا توسط جنرال ضیاء الحق عرض اندام می کند.

در ایران:

همزمان امیرالیازم به رهبری امریکا می خواهد که محمد رضا ، شاه ایران نیز نقش فعال در سرکوب رژیم طرفدار شوروی در افغانستان بازی نماید. اما شاه ایران که تازه کشورش پله های معین از دموکراسی و رشد اقتصادی را طی می نمود، به این خواهش امریکا و غرب چندان روی خوش نشان نمی دهد. در اینجا است که امریکا و انگلیس چنانکه گفته آمدیم به فکر استفاده غنامند از سلاح و توطئه و تفتین دفاع از اسلام می افتد. بنا برآن می خواهد که شوروی و دولت طرفدار او را در افغانستان در محاصره چند جانبه اسلامیست ها قرار بدهد و جنگ را زیر نام دین با شوروی و دولت افغانستان از چند جانب رهبری نماید. اینجا است که به فکر مهره از قبل تربیت شده خود خمینی می افتد و به وسیله او سقوط دادن رژیم شاه. هر چند که در این بازی انگلیس و امریکا پیروز می شوند یعنی رژیم شاه را سقوط می دهند. اما در واقعیت در مقابل شوروی بازنده می شوند و تیر شان به هدف اصابت نمی کند. چگونه؟

همین که رژیم سلطنتی در ایران سقوط داده می شود و خمینی از فرانسه وارد ایران می گردد تا دولت اسلامی ضد به اصطلاح کمونیسم را به دستور غرب تشکیل بدهد. شوروی ها هشیارانه دست بکار می شوند و با قربانی کردن تمام عناصر چپ ( حزب توده ایران) مناسبات نیک را با رژیم خمینی پنهان و آشکار برقرار می نمایند، که این مناسبات تا هنوز هم به همان شکل ادامه دارد چنانکه ساختمان اتومی بوشهر در ایران خلاف خواست امریکا و غرب نمونه کامل و تداوم همان سازش های می تواند باشد که شوروی ها قبلاً با رژیم آخندی ایران برقرار نموده بودند. به هر روی، شوروی ها توانستند شکاف عمیق بین رژیم اسلامی و آخندی ایران و غرب ایجاد نمایند. پس از حضور نظامی شوروی در افغانستان هر چند که رژیم خمینی در دامن خود بسیاری از مخالفین دولت طرفدار شوروی را جا داد. اما این پناه دادن بیشتر در جهت منافع ایران مدنظر رژیم آخندی بود. زیرا آخندها توانستند پناهندگان افغانی را در صف مقدم جبهه جنگ با عراق تنظیم نمایند و در کنار آن توانستند تمام کار های شاق و توانفرسا را که مردم آن کشور با دستمزد گران انجام میداند با دست مزد ناچیزی به وسیله پناهندگان افغانی به سر برسانند. برای شورویها نیز حضور این مخالفین دولت افغانستان در ایران، تهدید به شمار نمی رفت. زیرا پناهندگان افغانی در ایران را اقلیت مذهبی تشکیل می داد که خود در داخل افغانستان از سوی اکثریت جامعه مورد پذیرش مذهبی نبودند. زیرا جامعه افغانستان یک جامعه سنی مذهب بود و گروه شیعه نمی توانست نقش تعیین کننده در سرنوشت جامعه داشته باشند، یا جامعه را بدور خود بتوانند بسیج نمایند. جز اینکه فقط در پی مطرح نمودن حداقل خواسته های سیاسی و اجتماعی خود بودند که در این زمینه نیز رهبران آنها به ملیت مظلوم هزاره در جهت منافع شخصی خود خیانت نمودند. این موضوع را شورویها به خوبی درک کرده بودند بنابراین با پناه دادن قسمی از عناصر شیعه مذهب افغانستان در ایران ، با رژیم آخندی آنکشور مخالفت نکردند.

5 - براین اساس پاکستان یگانه کشوری ماند که امریکا و غرب، علیه افغانستان و شوروی به آن توجه دوباره می نماید.

همین که عساکر شوروی وارد افغانستان می گردد، امریکا و غرب شعار از قبل آماده شده خود {اسلام در خطر افتاده است} را در عمل مطرح می نمایند. زیر علم سیاه این شعار است که بد نام ترین، مفسدترین، خود فروش ترین و سودجو ترین عناصر را از داخل افغانستان به پاکستان فرا خوانده بسیج می نمایند و جهاد را با پیشوا قرار دادن و رهبر ساختن همین عناصر آغاز می کنند. آگاهی که مردم افغانستان از قرنهای بدینسو بوده و است که در زیر خط فقر بصری برند. فقر، بیکاری و بی سر پناهی و بی سرنوشتی که در اثر تسلط جباران تاریخ در کشور بیداد می نمود، زمینه مساعد شد که امریکا و غرب بسیار به سهولت با سرازیر کردن میلیونها دالر برای پیشوایان و رهبران جهاد، سپاه زرخیز از داخل افغانستان تهیه بدارند. این یک جهت قضیه را تشکیل میداد. جهت دیگری که مردم در زیر شعار { اسلام در خطر افتاده } به پاکستان فرار مینمایند و گرد می آیند، تسلط گروه جاهل و جبار تره کی و امین بود که در اثر ظلم و ستم و بگیر و ببند های وحشیانه و کشتار

های دستجمعی در کشور اختناق و دهشت خلق کردند و فضای زندگی را برای مردم دشوار ساختند. اینجا بود که مردم برای نجات خویش، خانواده و ناموس خود از جاهل‌تره کی و استبداد امین، فرار را برقرار ترجیح دادند. با درک این واقعیت‌ها بود که آمریکا و غرب نیز ماهرانه دروازه‌های بهشت خود را سخاوتمندانه به روی مردم باز نمودند. کوچه‌ایکه به این دروازه امکان رسیدن را میسر می‌ساخت پاکستان بود. زیرا غرب تمام سازمانهای امداد رسانی و جاسوسی و سربازگیری خود را در پاکستان گشوده بود. تعیین این کوچه به خاطری بود، تا جنرالان جهاد به خوبی بتوانند سربازگیری نمایند. در پهلوی این مسأله، غرب طرح دیگری نیز داشت و آن عبارت بود از این که اشخاص معین و مشخص را وارد غرب نمایند، تا در غرب از آنها استفاده‌های سیاسی ببرند. این کار را نیز کردند و عده‌ای را به نام تکنوکرات‌ها در کشور های مختلف تنظیم نمودند.

این به اصطلاح تکنوکرات‌ها در مقامهای بلند نیز نصب نمودند. همه این تکنوکراتها نیز به نوبه خود در جنایت علیه مردم کشور به نفع آمریکا و غرب نقش بازی نمودند، مثل تهیه و توزیع سلاح و مهمات و خرید راکت‌ها استتگر به مجاهدین و توزیع معاش و انتقال پول به جنرالان جهاد و رهبری کردن آنها در تحقق استراتژی‌های جنگی آمریکا. به عبارت صحیح‌تر، این تکنوکرات‌ها پلی شدن به منظور عبور عملی سیاست‌های آمریکا و غرب در افغانستان، که تا به امروز این نقش بسیار شرم آور خود را با تمام بی‌ننگی و نوکرمنشی ایفا میدارند.

6 - در پهلوی این دسایس، آمریکا درک کرد که تا مهربه‌های از پیش تربیت شده و خریده شده خود در حزب کمونیست شوروی را برای سقوط سیستم کمونیستی آن کشور بکار نیاندازد نمی‌تواند رژیم کابل را از بین بردارد. بناً چون شرایط از لحاظ بین‌المللی یعنی حضور شوروی‌ها در افغانستان مساعد گردیده بود با استفاده از مهربه‌های خود در داخل حزب کمونیست شوروی و انجام کودتا‌های پی‌در پی به وسیله آنها و از بین بردن سران و رهبران آن حزب سرانجام موفق شد که گرباچف را با شعار بازسازی و علنیت روی کار آورد و سیستم را تغییر بدهد و حزب کمونیست را منحل نماید. این کار ظرف یکی دوسال موفقانه انجام شد و قدرت به مهربه اصلی و نماینده آمریکا در داخل حزب یعنی ایلسن سپرده شد. گرباچف و ایلسن به سرعت سیستم را از هم پاشاندند و اتحاشوروی به جمهوریت مستقل تقسیم گردید. پایگاه‌های شوروی از کشور های متحد آن مانند پولند و چکسواکیا و آلمان شرقی برداشته شد و اروپا شرقی نیز از دایره نفوذ روسها خارج شدند، حتا اکثر آنها به سرزمین جداگانه تجزیه گردیدند. مانند جکسلوکیا، یوگوسلاویا و غیره. تشکیل جمهوریت های تازه که خواست آمریکا بود، غرب را متوجه و مصروف مرحله دوم از پلان هایش یعنی حضور و نفوذ در این جمهوریت‌ها ساخت. جالب اینست که در اکثر این جمهوریت نیز به اساس وعده قبلی غرب و آمریکا، عناصری در قدرت قرار گرفتند که پنهانی در بیروی سیاسی حزب کمونیست با ایلسن و گرباچف همکاری می‌نمودند و در سقوط شوروی دست داشتند و در یک کلمه با غرب بودند. در چنین اوضاع و احوال بود که آمریکا و غرب دیگر افغانستان را رها نمود و آن را به کشور گماشته خود یعنی پاکستان سپرد تا هر چه می‌خواهد بکند و خود مشغول تصرف منابع سیاسی و اقتصادی جمهوریت شوروی سابق و کشور های حوزه بالکان و اوکراین گردید.

7 - در پاکستان، آمریکا پیش از سقوط شوروی و برای سقوط شوروی به وسیله اتباع مزدور افغانی زیر شعار {اسلام در خطر افتاده}، برای موجه نشان دادن شعار خود، و تقسیم مصارف جنگی با منابع عربی تا توانست به نام اسلام و مسلمان، عرب‌ها را از کشور های عربی و سایر بنیادگرا های دینی را از دیگر کشور ها دعوت کرد و مدرسه‌ها و آموزشگاه های دینی و پایگاههای نظامی دینی را ایجاد و اعمار نمود. رژیم افغانستان پس از سقوط شوروی و روی کار آمدن دولت طرفدار غرب به رهبری ایلسن از لحاظ تامین آذوقه و مهمات جنگی در مضیقه افتاد. زیرا هیچ کشوری در جهان دیگر وجود نداشت که دست دوستی و همکاری با دولت و مردم افغانستان را دراز نماید

8 - با وجود این، پاکستان با تمام سعی و تلاش و خونریزی و غارتگری و ویرانی که به وسیله مزدوران جنگی افغانی خود انجام میداد و با وجود ناتوانی های اقتصادی و نظامی رژیم افغانستان، نتوانست آنچه را که گلبدین، سیاف و ربانی و مجددی و خالص در سر می‌پروراندند یعنی الحاق

افغانستان به مثابه یکی از ایالت های پاکستان تحقق بخشد. زیرا داکتر نجیب الله با وجود کمبودی ها که داشت شخصیت ملی و مقاوم در برابر تسلط اجنبی به ویژه در برابر پاکستان به شمار می رفت و توانست پیش از پنج سال علیه پاکستان مردانه وار مقاومت نماید. اگر خود فروختگی و خود باختگی های برخی از اعضای بلند پایه حزب وطن علیه داکتر نجیب نمی بود بدون شک امروز کشور ما این چنین خونین نمی گردید. در پهلوی این خود فروختگی های درون حزبی، پاکستان نیز دست به توطئه بین المللی زد و از طریق ملل متحد (بینسون) داکتر نجیب الله را فریب داد. در این توطئه از درون حزب وطن نیز اشخاص و افراد معین در سطح بیروی سیاسی و کمیته مرکزی آن حزب نقش فتنه گرانه بازی نمودند و منافع ملی و کشوری را فدای منافع قومی و زبانی نمودند، این عناصر فقط برای اینکه از نجیب انتقام گرفته باشند، و نیروی بدنام جهادی را جهت زنده ماندن خود خوشنود کرده باشند، داکتر نجیب رامحاصره و وزمینة انتقال قدرت را به مجاهدین فراهم نمودند. به این هم اکتفا ننمودند داکتر نجیب را تا آنجای در بند نگهداشتند تا به وسیله جنایتکار ترین مزدوران پاکستان حلق آویزش گردید.

9 - پس از سقوط رژیم داکتر نجیب یگانه شخصیت دیگر که بر خلاف گلبدین و ربانی و سیاف و مجددی علم مقاومت علیه تسلط پاکستان را بلند نمود {احمد شاه مسعود بود}. پاکستان برای سرکوب مسعود و پلانه های شوم خود نیروی طالبان را بسیج نمود و در پی به قدرت رساندن آنها شد که در این کار موفق گردید. اما مسعود مقاومت علیه پاکستان و طالبان را شعار خود گردانید و تا لحظه مرگ به آن وفادار ماند. چیزیکه در باره مسعود میتوان گفت اینست که اعتماد مسعود، مانند داکتر نجیب نسبت به اطرافیان خیلی ساده اندیشانه و خوشباورانه بود. در اثر این سادگی و خوش باوریهای او بود که اطرافیان مفتن و ابسته به پاکستان امریکا، توانستند که مسعود را تجرید نمایند. جنگ افشار علیه هزاره ها، علیه پشتونها و ازبکها را در مقاطع مختلف و به بهانه های مختلف سازمان دهی نمایند، تا بتوانند به حافظان و پشتیبانان بین المللی بگویند که مسعود یگانه مانع در راه تفاهم ملی می باشد و جز تاجکیان اقوام دیگر را نمی خواهد. این پلان به درستی صورت گرفت و سرانجام پاکستان در تبانی با نیروی های اطراف مسعود این قامت ضد پاکستان و طالبان را نیز نابود کردند.

10 - طالبان مورد حمایت هم غرب و هم پاکستان قرار گرفت و دولت دست نشاندۀ پاکستان به رهبری ملا محمد عمر بر کرده مردم افغانستان به نفع پاکستان تحمیل گردید.

11 - ضرورت تجزیه پاکستان:

چنانکه گفته شد، تشکیل پاکستان به مثابه یک کشور ابزاری صورت گرفته، و تا به امروز در همین موضع قرار دارد. امریکا و غرب که در تصرف منابع نفتی و بازار یابی برای فرآورده های تولیدی خود، خوابهای پر قیمت را در باره کشور های آسیا میانه یعنی جمهوریت های شوروی سابق دیده بود همه نقش بر آب شد. روسیه توانست در تحت زعامت پوتین کشور خود را دوباره به یک قدرت جهانی تبدیل نماید. این کشور نه تنها اکنون دوباره به حیث یک قدرت مساوی با اقتصاد و نفوذ امریکا و غرب تبارز نموده بلکه در پی انتقام خویش از کشور های غربی با همان تاکتیک که امریکا علیه او در زمان سیستم شوروی بکار می برد، از همان تاکتیک ها کار گرفته امروز امریکا و غرب را در بسا مناطق از جهان از جمله ایران، افغانستان، عراق و فلسطین و غیره، درگیر جنگ با اسلامیت و مذهبیبون ساخته است. اکنون همان شعاری که غرب و امریکا ساخته بود که {اسلام در خطر افتاده} متوجه خود امریکا و غرب گردیده است. به این گونه امریکا و متحدانش در قرن 21 بازنده اصلی بازی های شدند که خود طرح و نقشه کرده بودند. باید خاطر نشان ساخت که نه تنها امریکا و غرب خودبازنده گردیدند بلکه خود و جهان را چنان به خطر از سوی تروریست های اسلامی مواجه کرده اند که اگر دیر بجنبند تراژی قرن 21 به وقوع خواهد پیوست. زیرا امروز پاکستان در اثر سعی و مجاهدت امریکا در یک بازی کودکانه علیه شوروی سابق به مرکز تروریسم جهانی تبدیل یافته است. چیزی که امریکا فکر آن را نکرده بود. امریکا و انگلیس به ویژه فکر می کردند که پس از سقوط دولت افغانستان تحت زعامت داکتر نجیب و سقوط دولت شوروی میتواند دوباره اوضاع را در پاکستان به حالت عادی و تحت کنترل خویش

بیاورند بی خبر از اینکه جنگ ، خشونت ، ویرانی و انسان کشی را که در سایه تعلیمات مذهبی وسیله ساخته بودند ، این وسیله روزی میتواند به باورآگانه مردم و وسیله زورمندی در یک مقطع زمانی علیه خودشان تبدیل شود، که امروز عملاً مشاهده می شود که چنین شده است. زیرا این وسیله پیشینه های تاریخی داشت که اینجا از آن بحث نمی کنیم. یکی از عبارات های که امروز دوکانداران دین علیه امریکا و غرب بسیج شده اند این می باشد که این سودخوران مذهبی که دیروز از سوی امریکا و انگلیس و غرب در برابر شوروی سابق و دولت افغانستان مزد می گرفتند و تمویل می شدند و صدها ملیون دالر به کیسه های شان سرازیر می گردید. پس از شکست پلانهای امریکا و غرب و کنار رفتن شان از بازی های کودکانه ، دیگر منبع درآمد برای تروریست های مذهبی سراسر جهان باقی نماند. تنها راه که برای آنها باقی ماند به چالش کشیدن خود امریکا و غرب است. دولت پاکستان هم با هشیاری که دارد، اکنون هم به نعل می کوبد و هم به میخ و از هر دو جانب نفع می برد. از جانب دیگر دولت پاکستان بقای خود را در معامله با طالبان و مذهبیین می بیند امروز پاکستان به منبع تحقق پلانهای های تروریستی مذهبیین سراسر جهان تبدیل یافته است. در این صورت حضور یک چنین کشوری تا فرو نریزد و تجزیه نگردد، باعث مزاحمت، جنگ ، خشونت و صدور تروریسم در سراسر جهان به شمار می آید. زیرا امروز در اثر سعی امریکا و انگلیس مبنی به گردآوری همه تروریستان جهان و تربیت آنها در مدارس دینی، این سعی تاکتیکی به باور تبدیل گردیده ، باور به این که قتل و کشتار و غارتگری پاداش دریافت کلید جنت را دارد.

بنا بر این اگر امریکا و غرب صادقانه می خواهد که خود و جهان را از شر اهریمن نجات بدهند، نخست باید لانه اهریمن را ویران نمایند. در صورت ویرانی لانه اهریمن ، اهریمنان بی خانمان، بی پشتیبان و پراکنده و آواره می گردند. در این بی خانمانی است که سرانجام یا تسلیم می شوند و یا نابود.

بنا بر این تجزیه پاکستان یگانه راه ممکن برای نجات بشریت از شر تروریسم به شمار می آید. در اخیر به آن عده از کسانی که بی مسوولیت طرح تجزیه افغانستان را می ریزند و یا از چنین طرح پشتیبانی می کنند خاطر نشان می سازم که به جای چنین یاوه های در صدد آن شوند که به مردم خرد و آگاهی بخشند، امروز 90% مردم کشور ما از لحاظ تفکر طالب هستند و عده زیاد در خدمت جنایتکاران و پشتیبانی و حمایت از جنایتکاران. همچنان نباید حل مناقشات و مسایل ملی را در پیش کشیدن تجزیه کشور جستجو نمود. این امر در واقعیت بی حوصله شدن در مبارزه، یا به عبارت دیگر شکست خوردن در مبارزه علیه جنایت پیشگان بشمار میرود. در پیش کشیدن چنین طرحهای لازم است نخست از جامعه خود شناخت عمیق و دقیق به عمل آورد. ملتی که هر بخش آن ریشه های تباری و دینی و مذهبی خود را در بیرون از مرز های کشور جستجو می نمایند و باکی ندارند که به حاکمیت های اجنبیان سرتسلیم از لحاظ قومیت ، زبان و مذهب فرود بیاورند. آیا یک چنین ملتی میتواند معنی آزادی و آزادگی را درک نماید. نباید ساده اندیشانه به چنین طرحهای که خواست دشمنان بیرونی ملت ما به شمار می رود دامن زد. عکس آن مبارزه را برای تامین حقوق همه اقوام با تربیت دهی و رشد آگاهی افراد همه اقوام پیش گرفت. من با کامل صراحت میتوانم گلایه نمایم که چرا مثنی از روشنفکران ما بسیار با خفتی و خرفتی در چنین اوضاع و احوال سکوت کرده اند. که شرم شان باد.

در پایان چند یادداشتی که در دفترچه خود در باره مسایل قومی و ملت از منابع مختلف داشتم، بدون هیچگونه تصبیره باز نویسی می کنم و برای همه خرد را یار و مددگار می خواهم .

در قرن 19 ارنست رنان تعریف مفصلی از ملت ارائه داد :

ملت يك روح است، يك اصل معنوي، دو چیز که در واقعیت يك چیز بیش نیستند، این روح و این اصل معنوي را می سازند. از يك سو میراثي غني و مشترك از خاطرات و از سوي دیگر وفاق کئوني، تمایل به زندگی مشترك، به ارزشمند ساختن میراث دست ناخورده و بازمانده از پیشینیان.

بنابراین ملت نوعی همبستگی عظیم است که خود ناشی از احساس فداکاری‌هایی است که در گذشته به انجام رسیده‌اند و فداکاری‌هایی که باز هم آمادگی انجامشان در آینده وجود دارد. بنابراین ملت وجود یک گذشته را ایجاب می‌کند. با این حال زمان حال است که مفهوم ملت تبلور می‌یابد. زیرا بیش از هر چیز در وفاق و تمایلی رخ می‌نماید که برای ادامه زندگی مشترک دیده می‌شود.

{اگر کشور ما را دارای تنوع قومی می‌پندارید، پس ایالات متحده آمریکا را هم باید دارای تنوع قومی بدانید. در واقع مسئله آنها باید بیشتر و بزرگتر از ما باشد، زیرا آنها فقط دویست سال برای آمیختن اقوام خود وقت داشته‌اند و ما بیش از دوهزار سال. آنها چکار می‌کنند؟ دموکراسی را برقرار کرده‌اند، همه مردم بدون توجه به ریشه، زبان، رنگ و مذهب در همه زمینه‌های تعیین سرنوشت و اداره کشور مشارکت دارند. همه به یک زبان سخن می‌گویند، یعنی تا شما زبان انگلیسی را نیاموزید، نمی‌توانید تابعیت آمریکا را بدست بیاورید. زبان رسمی در همه مدارس و در همه مدارج اجباری است. شما نه تنها هیچ مدرسه‌ای را ندارید که زبان انگلیسی را آموزش ندهد، بلکه هیچ کس هم جز این نمی‌خواهد. در حالیکه همه مهاجران تلاش دارند زبان رسمی را خوب بیاموزند و در فرهنگ آمریکا نوب شوند، آیین‌های ویژه خود را نیز آزادانه اجرا می‌کنند و در خانه‌هایشان زبان پیشین یا مورد علاقه خود را تکلم می‌کنند. وقتی در کشور ما اینگونه پرسش‌ها مطرح می‌شود، به خاطر اینست که دموکراسی نیست، آزادی نیست، رفاه نیست، پیشرفت نیست و غروری نیست. برعکس، دیکتاتوری هست، تبعیض هست، خشونت هست، فساد هست، سقوط اقتصادی هست و سرافکنی.}

{فدرالیسم هنگامی کاربرد دارد که ملت‌هایی یا کشورهایی برای منافع مشترک و تقویت توان گروهی، گرد آیند و یک دولت مرکزی تشکیل دهند. مانند آمریکا که استانهای کنونی پیش از همبستگی، همگی یا مستقل بودند یا در مالکیت یک کشور دیگر. در آنجا، تنها راه یکپارچه شدن، فدرالیسم بود. همین شرایط در آلمان پس از دوران فئودالیسم وجود داشت. ولی در شرایط کنونی، که ایران یکپارچه است، تنها راه، برقراری دموکراسی و تضمین حقوق برابر برای همه شهروندان و فرصت مشارکت در تمامی شئون اداره کشور برای همه، بدون توجه به مذهب است. افزون بر آن، همانگونه که من بارها اظهار کرده‌ام، روستاها، شهرها و استانها، همانند دولت مرکزی، باید دارای مجلس شورا باشند و باید بتوانند نمایندگان و مدیران سیاسی خود را خود با رای آزاد برگزینند. فراموش نکنید که در شرایط کنونی که کشور ما در بدترین شرایط ممکن سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسر می‌برد، مردم از دولت مرکزی گریزان هستند، کشورهای بیگانه با شدت تمام در حال تبلیغات جداسازی فرهنگی و زبانی هستند و کشورهای تازه به دوران رسیده پیرامون ما هنوز خانه خود را سامان نداده در آزمندی خاک ما تلاش می‌کنند، یک سامانه سیاسی فدرال کار آنها را آسان می‌کند. یعنی در واقع ما چیزی را وجود ندارد، یعنی جدایی تاریخی، فرهنگی، قومی، مذهبی یا زبانی، آن را مهر تایید می‌زنیم.}

(روح الله نصرتی)

ایران نیز مانند پاکستان یک کشور تروریست پرور مذهبی است. اما این کشور ضرورت به تجزیه ندارد، دولت تروریست پرور آن قدر فاسد و فرسوده است که فقط چند ملازاده و آغاسی و سروش کافی است که این دولت را به پرتگاه مرگ سوق بدهند. البته نقش روشنفکران و نیروهای ملی و آزادی خواه کارآتر بوده و امروز واقعاً این رژیم را در مضیقه قرار داده‌اند.

(راوش)  
یادداشت:

این نوشته را به جاهای مختلف نشراتی بدون نظر دداشت مواضع سیاسی، عقیدتی، قومی و لسانی شان جهت نشر فرستادم.